

به نام خدا

مجموعه نگاهی دیگر

(۲)

خورشید در تاریکی

نویسنده

هما خیرخواه

سرشناسه	: خیرخواه، هما - ۱۳۴۶
عنوان و نام پدیدآورنده	: خورشید در تاریکی / نویسنده هما خیرخواه.
مشخصات نشر	: مشهد: مؤسسه فرهنگی، هنری و انتشاراتی ضریح آفتاب، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری	: ۹۲ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س م.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۴۷۶-۲۹۸-۴
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: داستان‌های نوجوانان فارسی -- قرن ۱۴
فروست	: مجموعه نگاهی دیگر؛ (۲).
رده‌بندی کنگره	: PIR ۱۳۴۲
رده‌بندی دیویی	: ۳ / ۶۲ فا ۸ چ
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۶۷۹۱۱



نام کتاب مجموعه نگاهی دیگر ۲ - خورشید در تاریکی
مترجمان هما خیرخواه
ناشر مؤسسه فرهنگی، هنری و انتشاراتی ضریح آفتاب
صفحه‌آرا و طراح حامد منصوریان
نوبت چاپ اول ۱۳۹۸
قطع رقعی
شمارگان ۱۰۰۰ جلد
قیمت ۱۵۰۰۰ تومان
چاپ دقت
شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۷۶-۲۹۸-۴

مرکز پخش: مشهد، خیابان امام خمینی، جنب اداره کل آموزش و پرورش خراسان رضوی
 بازرگانی: ۰۵۱)۳۲۲۸۱۴۱۰) سفارشات: ۰۵۱)۳۲۲۸۳۴۲۲) دفتر نشر: ۰۵۱)۳۲۲۸۰۱۶۷)
 Web site - www.zarihaftab.ir Email - zarihaftab@gmail.com

«حق چاپ محفوظ است»

مقدمه

استثنایی، اصطلاحی است که برای اشاره به افرادی به کار می‌رود که شرایط خاص، و نیازهای ویژه ای دارند. هر یک از این افراد ممکن است در کنار توانمندی‌هایی که دارند، دارای نقص و یا معلولیت جسمی - حرکتی، ناتوانی‌های حسی، کم توانی ذهنی، و یا حتی تیزهوشی باشند. همانند بقیه افراد، استثنایی‌ها هم ممکن است در هر نقطه از طیف هوشی جامعه باشند. یعنی علی‌رغم معلولیتی که دارند، از هوش عادی، و یا بالاتر برخوردار باشند. در مقدمه کتاب ۱ «نیمای قهرمان» درباره این افراد با هم صحبت کردیم تا رسیدیم به بحث «یکپارچه سازی».

هنگام پرداختن به این مورد، یعنی یکپارچه سازی که در سالهای اخیر به شدت مطرح شده است به شبه‌ای بر می‌خوریم و آن این است که چرا افراد استثنایی، در مدرسه، و در بین اعضای خانواده‌ی خود مشکل‌چندانی ندارند و عمده‌ی مشکلات آنها زمانی آغاز می‌شود که پای به بیرون از خانه یا مدرسه می‌گذارند؟

اینجاست که ابتدا بحث پذیرش بی‌قید و شرط آنها به عنوان یک «کل»، و نه به عنوان یک «آدم ناقص»، از سوی جامعه مطرح می‌شود.

من هم که در این پهنه، شاید نقطه ای از نوک یک پرگار باشم، اغلب به این موضوع می‌اندیشم. وقتی دانش آموزان سال‌های ابتدایی کارم را به یاد می‌آورم، در مواجهه با این سوال که چرا آنها

بیرون از مدرسه مشکلی با مردم کوچه و خیابان نداشتند، به این پاسخ می‌رسم که رمز موفقیت این افراد این بود که آن‌ها در محل زندگی خود غریبه نبودند، یا بهتر بگویم «غریب» نبودند.

این کودکان و دانش آموزان، با همین تفاوتها و تشابهات در کنار همسالان عادی خودشان، در یک روستا و منطقه زندگی و تحصیل می‌کردند و همه‌ی اهالی روستا هم آن‌ها را با همان شرایط به راحتی پذیرفته بودند.

برای مردم روستا مهم نبود که مثلا فلان شخص کم شنوا ، و یا معلول جسمی - حرکتی است. مهم این بود که آیا این شخص می‌تواند کار کند و زندگی مستقل داشته باشد یا نه ؟ یعنی ارزش گذاری اجتماعی روی هر فرد، براساس کاری که می‌توانست انجام دهد، شکل می‌گرفت، نه بر اساس ناتوانی او در یک زمینه‌ی خاص. شاید بتوان نتیجه گرفت که در حقیقت مشکل این افراد برای همجواری و همزیستی در جامعه‌ی بزرگ تر و در کنار افراد عادی، مربوط به کیفیت «پذیرش» آن هاست. پدیده ای که سالهای متمادی، موضوع تحقیقات بزرگ و کوچک بیشماری در همه کشورهای جهان بوده است.

من نه تنها بر اساس یافته‌ی این تحقیقات، بلکه با اتکا به تجربیات خودم، به این موضوع باور دارم که برای پذیرش درست این افراد، باید همه‌ی ما انسان‌هایی که بیرون از خانه و مدرسه، آن‌ها را می‌بینیم، ترغیب شویم تا به یک «رشد جمعی» برسیم و آن اینکه :

«حالا دیگر زمان آن رسیده که از منظر دیگری به افراد استثنایی دور و بر خودمان نگاه کنیم یعنی «نگاهی دیگر» به آنان داشته باشیم».

برای رسیدن به این نگاه تازه باید هر دو گروه به یکدیگر نزدیک تر شوند و یکدیگر را بهتر بشناسند یعنی افراد عالی و استثنایی باید بیشتر در کنار هم باشند در این باب در مقدمه کتاب ۳ «نیما» بیشتر صحبت می‌کنیم.

همانطور که در مقدمه کتاب ۱ «نیمای قهرمان» گفتم در شروع هر داستان و لابه‌لای متون از عبارت «بچه‌ها» استفاده کرده ام تا به شما خواننده عزیز نزدیک‌تر شوم و راحت تر با هم حرف بزنیم به این امید که با خواندن داستان‌های این مجموعه شما هم مثل من به «نگاهی دیگر» برسید.

هما خیرخواه

وقتی می‌خواهم گل زیبایی را ببینم دستانم مرایاری می‌کنند

و گل را به چشمانم نشان می‌دهند

وقتی می‌خواهم امواج رودخانه‌ای را ببینم گوشه‌هایم مرایاری می‌کنند

و آن رودخانه را به چشمانم نشان می‌دهند

وقتی دستان گرم و مهربان مادرم را لمس می‌کنم قلبم مرایاری

می‌کند

و محبت و عشق مادرم را به چشمانم نشان می‌دهد

تقدیم به همه نابینایان

خورشید در تاریکی

سلام بچه‌ها. می‌خوام تو این داستان، شما را با امین آشنا کنم. او در پایه‌ی ششم درس می‌خواند. زندگی امین، نه قصه است. نه داستان. زندگی او نمایش یک اراده است. در واقع او با تلاش و امید فراوان، شکوه و عظمت اراده انسان را، به نمایش گذاشته است. بهتر است سال‌ها به عقب برگردیم و این داستان را از کودکی امین آغاز کنیم.

وقتی امین خیلی کوچک بود، به یک بیماری سخت مبتلا شد و متأسفانه بینایی خود را از دست داد. این واقعه، او و خانواده‌اش را بسیار متأثر کرد. آن‌ها سال‌های سختی را پشت سر گذاشتند ولی سرانجام به لطف خدا توانستند آن روزها را به سلامت طی کنند. امین در تمام این سال‌ها هرگز امید خود را از دست نداد و از همان کودکی دلش می‌خواست به همه نشان دهد که چقدر پرتوان و شجاع است. او همیشه به خاطر نعمت‌هایی که داشت شکر گذاری می‌کرد، و اغلب باخدای خودش حرف می‌زد و می‌گفت:

«خدایا، حالا که من نمی‌تونم جایی رو ببینم، کمک کن تا با همه توانم تلاش کنم، درس بخونم و بتونم آدم موفق بشم».

روزها، هفته‌ها، ماه‌ها و سال‌ها گذشت. حالا امین یک دانش‌آموز ممتاز، پرتلاش، مؤدب و با ایمان است. او هر شب برای موفقیت همه بچه‌هایی که مثل او شرایط خاصی دارند، دعا می‌کند.

امروز صبح، وقتی امین و دوستانش در مدرسه بودند، معاون مدرسه خبر خوبی به آن‌ها داد. آن خبر این بود که مدرسه آن‌ها در مرحله اول مسابقات علمی برگزیده شده و قرار است دانش‌آموزانی که از این مدرسه و مدارس دیگر انتخاب شده‌اند، به مسابقات استانی اعزام شوند و اگر توانستند در استان هم مقام بیاورند، به مسابقات کشوری اعزام می‌شوند.

این خبر برای بچه‌ها خیلی خوشحال‌کننده بود. امین و دوستانش بعد از شنیدن آن، باهم قرار گذاشتند بیشتر از گذشته درس بخوانند تا در مراحل بعدی هم موفق شوند.

آن روز وقتی امین از مدرسه به خانه برگشت با شادی تمام این خبر را به خانواده‌اش داد. مادرش که خیلی خوش‌حال شده بود، گفت: «من مطمئنم پسر باهوش و درس‌خونم در این مرحله هم موفق میشه». پدرش هم بلافاصله باحالت طنزآلودی در مقابل مادر قرار گرفت و درحالی‌که سرش را با غرور تکان می‌داد گفت: